خشونت ، ترور و افراط گرايي در قرآن (ردّ برخي از شبهات)

خشونت ، ترور و افراط گرايي در قرآن

(ردّ برخي از شبهات)

شوقي شالباف/قم

مفهوم خشونت

هرگاه به معاجم لغت و فرهنگ نامه ها مراجعه كنيم مي بينيم كه خشونت را اين گونه تفسير كرده اند «خشونت» يعني درشتي، زبري، درشت خويي، تندخويي، مقابل نرمي و لين.

«خشونت» با اين معاني پذيرفته شده، چون در ادبياتدعوت در اسلام ، به ستيز مي پردازد و در ميان آن و مفاهيمدعوت ، تضاد آشكاري وجود دارد كه هيچ گاه با هم قرين نمي شوند، و هر كدام يک از آنها جداگانه به فعاليت مي پردازند، و در تقابل و رويارويي آشتي ناپذير با هم ديگر قرار مي گيرند، و مخالف يكديگرند.

خشونت در كردار، گفتار و رفتار با توجه به معاني لغوي آن، «افراط گرايي» يعني عدم حفظ تعادل تندروي، و همچنين «عنف» يعني تندخويي و تندگويي كه هر دو واژه زور، شدت و فشار را به همراه دارند تداعي مي كند. بديهي است كه هر دو واژه از ديدگاه شارع و به نص آن مردود و باطل هستند و شرع آنها را محكوم مي كند. به طور مثال در مقابل واژه « افراط گرايي» پرهيز از آن را شاهد هستيم؛ زيرا آن

حضرت (ص) مي فرمايد:

«اياكم و الغلو في الدين؛ از پيمودن راه افراط در دين برحذر باشيد» . .
(اين حديث با شماره ۳۰۵۷ در سنن نسائي و در سنن ابن ماجه با شماره ۳۰۲۹ آمده است).

همچنين علي رغم تحريم اين پديده كه با كلمه تحذير«اياك» شروع مي شود دنبال كنندگان «افراط گرايي» را با شعار مرگ براي آنها ندا مي دهد، و با تأكيد و تكرا ر مي فرمايد:

« هلك المتنطعون، هلك المتنطعون؛ مرگ بر تندروان، مرگ بر تندروان»
(اين حديث هم با شماره ۲۶۷۰ در صحيح مسلم آمده است).

در مقابل پديده « افراط گرايي» و « تندروي» شارع مقدس ويژگي امتاسلامي را « وسطيت» يعني ميانه روي و اعتدال معرفي مي كند و مي فرمايد:وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً بقره/۱۴۳و همچنين ما شما را امت وسط و ميانه روي قرار داده ايم.

جا دارد در اين جا براي بسط موضوع مثال محسوسي ذكر كنيم. ماشيني را در نظر بگيريد كه سرعت مجاز و مطمئنه اي برايش در نظر گرفته شده است، چنانچه راننده ماشين از سرعت مجاز تجاوز كند با خطر مرگ و عدم كنترل تعادل ماشين مواجه مي شود. اگر هم با سرعت مجاز رانندگي كند خطر و تهديدي متوجه او نمي شود. « افراط گرايي» را هم مي توان اين گونه تصور كرد. چنان چه فرد، روش هاي افراطي و تندخويانه را دردعوت دنبال كند، روش هاي معقول و منطقي پذيرفته شده و نهادينه گرديده در دعوت ، جاي خود را به روش هاي نامتعارف و غلط مي دهد. در چنين وضعيتي، تعادل به هم خورده و به تبع آن هم مرگ اهداف تعقيب شده، كه خود را در محقق نشدنش، و سركوب شديد هدف ها انعكاس مي دهد، و هم ترور شخصيتي امت كه خود را در مكدر ساختن چهره زيباياسلام و زشت كردنش نمايان مي كند به دنبال خواهد داشت.

در مورد واژه «عنف» هم بايد گفت كه اين كلمه با مفاهيم نهادينه شده دردعوت در تضاد و تناقض آشكار به سر مي برد. مبناي امر دردعوت نبوي بر «لين» يعني نرمي استوار است كه واژه «عنف» تداعي گر مفهوم متضاد آن است زيرا عنف تندخويي و تندگويي را ترسيم گر است. خداوند منان از كلمه لين، اين گونه سخن به ميان مي آورد:فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ آل عمران/۱۵۹اين لطف خدا بود كه شما در مقابل آنان نرم خوي گرديدي.

نرم گويي و نرم خويي مردمان را حول محور كلمه طيبه، گردهم مي آورد. اما تندخويي و تندگويي ملت

را از پيرامون آن، پراكنده مي سازد همان گونه كه خداوند در بخش دوم همين آيه آل عمران مي فرمايد:

 وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضّوُاْ مِنْ حَوْلِكَ ؛اگر تندخو و سنگدل مي بودي مردم از پيرامونت پراكنده مي شدند).آل عمران/159

اگر در احاديث نبوي هم واژه «عنف» را تعقيب كنيم همين تضاد قبلي را آشكارا مشاهده مي كنيم. كلمه «عنف» يعني تند خويي، در نقطه مقابل «رفق» يعني نرم خويي قرار گرفته. همان گونه كه مي فرمايد:

«ما كان الرّفقُ في شئ إلّا زانهَ و لا كان الخرق في شئٍ إلّا شأنه؛ نرم خويي و مهرباني در هر چيزي وارد شود آن را مي آرايد». (تحف العقول/47؛ مجمع الزوائد8/18 وافزود: وإن ا رفيق يحب الرفق)

تندخويي در هر چيزي وارد شود آن را بي بها مي سازد. منظور اين بخش پاياني حديث را بايد اينگونه تعبير كرد كه هرگاه زور، فشار، خشونت به ميدان آيد، تبعات منفي آن را كه زير سؤال رفتن كليت موضوع است كه در اينجا مسئله صلح و خشونت دراسلام مطرح است و آن را تحت تأثير نوسانات نگرشي و رويكردي واقع مي كند بايد شاهد شد، و همين زير سؤال رفتن به وضوح در وضعيت كنوني مسلمانان معاصر پيداست؛ زيرا دين رحمت، صلح، نور، دلايل روشن و يقين بخش در كانون طعن و لعن و نفرين و تنفر واقع شده، و با عنوان كردن القاب قبلي و يا (مسلمان تروريست) رابطه تنگاتنگي ميناسلام و تروريسم برقرار مي كنند، و براي تخريب چهره آن، سخت در تلاش هستند.

هر چند اين موضوع مقطعي است و ديري نمي پايد كه همگان واقعيت ها را مي فهمند اما كمي دير مي شود. باز به حديث ديگري استناد مي كنيم. و اما در آن، مسئله خيلي مهمي مطرح است و آن هم اين كه نرم خويي رفتار پسنديده اي است كه خداوند دوست دار آن است. بنابراين اگر فعل انسان نزد خدا محبوب باشد فاعل آن هم مورد محبت خدا و محبوب او بدون شک واقع مي شود. حديث مستند به ما در سنن ابن ماجه و با شماره ۳۶۸۸ ذكر شده است. آن حضرت مي فرمايد:

(إنا يحِبّ الرّفقَ و يعطي عليه ما لا يعطي عَلَي العُنفِ؛خداوند مهرباني و نرمش در كارها را دوست دارد، و آنچه با نرمي و ملاطفت مي بخشد با زور و خشونت نخواهد بخشيد).

با توجه به مفهوم اين حديث مي توان گفت كه خداوند به وسيله «رفق» نرمي، نعمت و نصرت هاي عظيمي را نصيب مسلمانان خواهد كرد مثل هدايت كردن، و ملحق كردن مردمان بي شماري به خيل مسلمانان كه به

هيچ وجه «عنف» تندخويي نمي تواند چنين ثمرات سودبخشي را رقم زند.

بنابراين بايد گفت كه ادبياتدعوت اسلام از واژه هاي تندروي و تندخويي، خشونت و تروريسم به كلي بيگانه است، و بدان ها اصلا نيازي ندارد و از آنها بيزار هم هست، و همين اصطلاحات با مفاهيم نهادينه شده دردعوت ، كه عبارتند از رحمت، روشن گري، دلايل روشن گفتگو، ميانه روي، نرمي، نصايح، و خيلي ديگر از مفاهيم زيباييدعوت، مخالف هستند.

پس بايد گفت كهدعوت گر مسلمان نه افراطي است، نه خشونت طلب است و نه تروريست است. و از اين رو افراطيون پا نهاده در وادي افراط هم منادي مردم به هدايت و نوراسلام نبوده و نيستند بلكه ندا دهنده مردم به سوي آرا و افكار متعصبانه خويش هستند.

شبهاتي پيرامون برخي از واژه هايقرآن

آنچه كه تقديم شما خواننده عزيز گرديد از روابط تنگاتنگ واژه هاي «خشونت» و «افراط گرايي» و «عنف»، در پرتو توضيحات لغوي و نصوص شارع، پرده بر مي داشت و آن را به اثبات رساند. واژه هاي روشني درقرآن آمده اند كه شايد گروه هاي افراطي بدان ها متمسک شوند، و خود و خواننده نگاشته شده ها را در هاله اي از ابهامات فرو برند؛ تا در نزد افكار عمومي، توجيه و دست آويزي براي اعمال خشونت بار خود بيابند. اين واژه ها عبارت هستند از «اشدا» در آيه ۲۹ سوره فتح كه مي فرمايد:(َشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَينَهُمْ ؛ در برابر كافران تند و سرسخت و نسبت به يكديگر مهربانند).

واژه «اعزه» در آيه ۵۴سوره مائده كه مي فرمايد: (أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ؛ نسبت به مؤمنان نرم و فروتن و در برابر كافران سخت و نيرومندند).

و واژه «غلظة» در آيه ۱۲۳سوره توبه كه مي فرمايد:(وَلْيجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً ؛ و بايد از شما شدت و حدت (جرات و شهامت ببينند.)

ما در پرتو اقوال مفسرينقرآن، به توضيح آنها مي پردازيم.

در ارتباط با واژه «أشدا» بايد گفت كه شارع مقدس به قساوت، نفرت و كينه فرمان نمي دهد، تا

وسيله اي براي توجيه حركات انفجاري و انتحاري قرار گيرد آيه كريمه از مواضع صفت مؤمنان كه حكايت دارد كه به هيچ وجه تحت تأثير احساسات ظريف، و عواطف لطيف در تعامل با كفار قرار نمي گيرند. اين ديدگاهي است متعادل و منطبق با حقايققرآن ي و پذيرفته شدني هاي مفسرين صاحب نام و محقق. اگر مبنا در تعادل با كفار بر نفرت، كينه و خشم و عصبانيت باشد چطور شارع حكيم خيلي از قوانين تسامح آميز كه خواهان برقراري همزيستي مسالمت آميز با «اهل كتاب» هست تجويز كرده مانند قوانين مربوط به زناشوئي و ازدواج كه محبت و ارتباط نسبي را به دنبال خود مي آورد. و يا مانند حلال بودن گوشت حيوان حلال گوشت كه آنان ذبح كرده اند، و يا برخورد احترام آميز با آنان در هنگام مجادله و مباحثه و … .

علامه خانزن در تفسير خانزن در ذيل آيه شريفه: ﴿ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾مي فرمايد:

"غلاظ اقوياء لا تأخذهم فيه رأفه، رحماء بينهم متعاطفون متوادّون"يعني ياران محمد در مقابل كفّار سفت و محكم هستند كه برخورد احساسي با آنها نمي كنند.

همين مفهوم دال بر عاطفه اي و احساساتي عمل كردن در فرهنگ "المعجم الوسيط" در ذيل واژه (رأفه) مورد تأييد واقع شده و آن را اين گونه معني كرده «اي رحمه اشد رحمة و عطف عليه» يعني در حق او بي نهايت ترحم نمود و عواطفش برانگيخته شده. بنابراين نقطه مقابل واژه هاي «غلاظ و اقويا» تراحم، تعاطف و توادد قرار گرفته كه همگي بر احساسات نازك و عواطف عميق دلالت دارند. نتيجه واژه كاوي اين مي شود كه "اشدا" بر كافر و "رحماء" بر مؤمن برابر است با مواضع نااحساسي نسبت به كافر و مواضع احساسي نسبت به مؤمن.

در ارتباط با كلمه "اعزة" هم بايد گفت كه اين واژه از شكسته نفسي و فروتني در مقابل مؤمنان و نافروتني در مقابل كفار حكايت دارد. ابن كثير در تفسير آيه ۵۴ سوره مائده كه ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

در آن عنوان شده در جلد اول صفحه ۲۵۸ اينگونه مي فرمايد: «متواضعا لا فيه متعززا علي عدوه» يعني در مقابل برادر فروتن، و در مقابل دشمن نافروتن هستند.

از آيه شريفه مورد بحث و از توضيحي كه ابن كثير كه روش (تفسيرقرآن به قرآن) او در تفسير ستودني است چنين استنباط مي شود كه خداوند منان مي خواهد زمينه هرگونه سوءاستفاده هاي دشمن را از تواضع و فروتني مؤمنان مسدود كند؛ تا به منصرف ساختن مؤمنان از مواضع قاطع، كه بر سر دين خود

سازش نمي كند، و با هيچ چيزي آن را معاوضه نمي كنند، و آموزه هاياسلام را به تعطيلي نمي كشانند دل نبندند، و نقطه اميدي برايشان در اين خصوص پيدا نشود؛ زيرا آنان تمامي تلاش هاي خود را به كار مي گيرند، تا مسلمانان را از مواضع پرصلابت و خلل ناپذيري ايماني منصرف سازند. همان گونه كه خداوند (جل جلاله) مي فرمايد:﴿وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ؛ يهود و نصارا از تو خشنود نمي شوند تا وقتي كه به كيش آنان درآيي﴾. بقره/۱۲۰

و در مورد مشركين هم كه همين نظر را داشتند مي فرمايد:﴿وَلاَ يزَالُونَ يقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ؛ مشركين پيوسته با شما در ستيزند؛ تا اين كه شما را از آموزه هاي ديني خودتان برگردانند﴾. بقره/۲۱۷

بنابراين: نبايد مؤمنان در مقابل كافران تواضع كنند؛ تا آنان به حيله متوسل نشوند، و جسارت حمله به مسلمانان ازاسلام و قرآنرا به خود ندهند.

در نتيجه تحليل ما از آيه هاي دوگانه قبلي كه "اشدا" و "اعزة" در آنها عنوان شده بود در راستاي دو چيز بود، يكي استحكام و استواري و صلابت و احساسي عمل نكردن در مقابل دشمنان و مخالفان و ديگري اين كه مخالفين ما هم اين را بفهمند كه ما مسلمانان از صلابت و پايداري در مكتب خود برخوردار هستيم. بنابراين نبايد چشم اميد را به انصراف دادن ما از مواضع مؤمنانه و تن در دادن به سازش كاري داشته باشند، و اين راه بر آنان به كلي مسدود شد. استنباطات قبلي در نهايت، ما را به اين نكته مي رساند كه بگوييم مفهوم ملموس و روشن كلمه "غلظة" همان نتيجه گيري هاي قبلي ما را مورد تأكيد و تأييد قرار مي دهد زيرا "غلظة" روايت آشكار و زبان گوياي است از مواضع با صلابت و پراستوار مؤمنان، كه حتي قرابت و فاميلي با كفار هم آن را تحت تأثير قرار نمي دهد و آنان را گرفتار احساسات، و مواضع سازش كارانه مخالف با نصوص صريح، و ثابت و مسلم شريعت نمي كند همان گونه كه خداوند(جل جلاله) مي فرمايد:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قَاتِلُواْ الَّذِينَ يلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً؛ اي مؤمنان، با اقارب كافر خود به مبارزه برخيزيد تا صلابت و استواري را در شما مشاهده كنند﴾. توبه/۱۲۳

اين آيه شريفه نهايت استواري، استحكام و صلابت و سازش نكردن مسلمانان را براي همگان به تصوير مي كشد. كه آنان حاضر نيستند تحت هيچ شرايطي حتي اگر وضعيت، خيلي اضطراري و حساس هم باشد مثل اينكه كفار اقارب فرد مؤمن باشند، منفعل، منقلب و احساساتي نمي شوند، و به هيچ وجه عواطف و روابط خوني بر روابط مكتبي و عقيدتي چيره نمي گردد، اگر مسئله صلابت و استواري برعقيده و احساسي عمل

نكردن و وارونه نشدن نباشد؛ بلكه نفرت، خشم و عصبانيت، زور و خشونت باشد چطور ممكن است كه خداوند(جل جلالـه)بـه نيك خويي، نيك رفتاري و نيك گفتاري در تعامل با دو تن از اقارب مشرك فرد مؤمن كه عبارت هستند از "والدين مشرك" دستور فرمايد و بگويد: (ووصينا الانسان بوالديه حسنا وإن جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما؛ اگر تلاش كردن شما را به شرك بازگردانند تو از آنان اطاعت نكن و اما با آنها با نيكي رفتار كن). عنكبوت/8؛ لقمان/15

ونيز فرمود: (وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً ؛ ولي در عين حال با ايشان هميشه به طرز شايسته رفتار كن). لقمان/١٥

اين نيكي و احسان در امور دنيوي و تعاملات روزانه چگونه ممكن مي شود اگر زور و خشونت و خشم و نفرت در كار باشد. با توجه به تحقيق و تفحصي كه در واژه هاي مذكور صورت گرفت به هيچ وجه اين كلمات، فرد مسلمان را به اتخاذ اعمال خشونت آميز سوق نمي دهند. برعكس او را به برخوردهاي حكمت آميز، منطقيدعوت مي كنند. بنابراين: متوسل شدن بدان ها فقط براي مشروعيت بخشيدن به خشونت گرايي تلقي مي شود، و در راستاي اهداف حزبي و گروهي و تعصب آميز است.

ترور، يكي از مظاهر بارز خشونت و نفي آن

اشتباه بزرگي كه مخالفيناسلام آن را تعمداً و آگاهانه مرتكب مي شوند اين است كه ترور، و تروريسم را در ارتباط با دياناسلام مي دانند؛ زيرا به زعم باطل خود اين گونه القا مي كنند كه آيه هايقرآن ي در خصوص جنگ و جهاد، محرك و مشوق برخي از گروه هايااسلام گرا هستند، كه آنان به اقدامات تروريستي روي مي آورند. ما نخست واژه ترور را از منظر لغت شناسان و در پرتو توضيحاتي كه در ادبيات و در ميان مصطلحات سياسي در ذيل آن مندرج ساخته اند متذكر مي شويم، سپس نتيجه مي گيريم كه آيا ترور و تروريسم بااسلامو قوانين جنگي و تعليمات جهادي او مي تواند در ارتباط باشد؟ يانه؟

واژه «ترور» در لغت نامه ها

واژه ترور واژه اي فرانسوي است. همان گونه كه در فرهنگ مجمع اللغة العربيه، آكسفورد، لغت نامه دهخدا و فرهنگ عميد، و ديگر فرهنگ ها آمده است. لغت شناسان در تشريح واژه ترور مي گويند كه ترور يعني هراس، هراس افكني، ايجاد ترس و وحشت. تهديد مردم كه گاهي اوقات به قتل منجر مي شود. معجم الوسيط، واژه ترور را مترادف واژه ارهاب قرار داده و مي گويد "ارهب فلانا اي خوفه و فزعه" يعني

فلاني را ترساند، وحشت زده كرد. سپس مي گويد "ارهابيون" صفتي است كه بر كساني اطلاق مي شود كه براي تحقق اهداف سياسي خود، روش خشونت و ترساندن را در پيش مي گيرند. بنابراين: هر فردي و يا هر گروهي از راه ترس، خشونت، قتل و وحشت براي نيل به يک هدف سياسي اقدام كند تروريست است و عمل ارتكابي او ترور است، و راه او تروريسم است. همان گونه كه در فرهنگ عميد هم مي گويد، تروريسم روش كساني است كه آدم كشي و تهديد مردم، و ايجاد خوف و وحشت را به هر طريقي كه باشد براي رسيدن به هدف هاي سياسي خود از قبيل: تغيير حكومت، و يا در دست گرفتن زمام امور لازم و مباح مي دانند.

در مصطلاحات، و ادبيات سياسي

در كتاب " دانشنامه سياسي" تأليف داريوش آشوري مي گويد: در سياست، به كارها ي خشونت آميز و غير قانوني حكومت ها براي سركوبي مخالفان خود، و ترساندن آنها ترور گويند. و نيز كردار گروه هاي مبارزي كه براي رسيدن به هدف هاي سياسي خود، دست به كار خشونت آميز و هراس انگيز مي زنند ترور ناميده مي شود. بنابراين در فرهنگ سياسي ترور به معناي كشتار سياسي تعبير مي شود، و كساني كه با استفاده از اسلحه به كشتار سياسي اقدام مي كنند "تروريست" ناميده مي شوند.

محل پيدايش واژه ترور كجاست؟ و از كي بر سر زبان ها افتاده است؟

قبلاً گفتيم كه ترور واژه اي فرانسوي است. در سال ۱۷۹۳ در كشور فرانسه در ادبيات گفتاري داخل شد و در ميان مردمان آنجا، و سپس در زبان هاي ديگر رايج شد. در روزگار مربوط به انقلاب بزرگ فرانسه، از مه ۱۷۹۳ تا ژوئيه ۱۷۹۴ دوره حكومت ترور خوانده مي شود؛ زيرا پس از انقلاب، فردي به نام "روبسپير" زمام حكومت را در دست گرفت. او براي اعمال قدرت، روش خشونت را در پيش گرفت. به هر فردي كه مشكوک مي شد و او را به زعم خود ضد انقلاب مي پنداشت به قتل مي رساند. در دوران حاكميت سياه او حدود ۳۵هزار نفر در مدت نزديک به يک سال به بهانه ضد شورش بودن كشته شد، كه در ميان كشته شده ها مي توان به دانتون رهبر معنوي انقلاب فرانسه و لويي شانزدهم" پادشاه فرانسه اشاره كرد.

دسته ترور او با استفاده از ابزاري به نام " گيوتين" افراد را به قتل مي رساندند. اين ابزار به گونه اي ساخته شده بود كه فرد را در داخل آن دراز مي كردند، كارد برنده اي بر سر داشت كه آن را بر حلقوم فرد فرود مي آوردند و مي فشردند. فرد، فوراً سرش از بدن جدا مي شد. همين "روبسپير" هم در ۱۷۹۴ با همين ابزار كشته شد. در فارسي، اين دوره به " دوران وحشت" ، در عربي به " عصر ارهاب" و در فرانسوي به " دوران تروريسم" معروف است.

همان گونه که مشاهده کرديم، واژه ترور و تروريسم کاملاً با جهان‌اسلام ، و قوانين جنگي‌اسلام ، و تعليمات جهادي او بيگانه است، و محل پيدايش واژه منفور ترور همان مهد دموکراسي غربي است که عبارت است از کشور فرانسه.

همان گونه که قبلاً گفته شد خشونت با تمامي محتوياتش که ترور، و حذف فيزيکي يکي از مصاديق بارز آن، محسوب مي شود، محکوم، مردود و نفي شده مي باشد. و با نهادينه شده هاي‌دعوت و اصلاح در تضاد است و هيچ گاه مفاهيم‌دعوت با محتويات خشونت، در جبهه موافق و متحد قرار نمي گيرند؛ بلکه در دو جبهه متضاد، مخالف، و متناقض، در تقابل و ستيز هستند. پس بايد گفت اعمال زور و فشار از راه خشونت، و ايجاد رعب و هراس و تهديد که تروريستان، براي تحقق اهداف سياسي خود که عبارت است از تحميل روش و نگرش خود بر ديگران، و ملزم ساختن آنان به پذيرفتن طرز تفکري که خود، بدان مقيد هستند، و هم چنين حذف فيزيکي مخالفان سياسي، علي رغم اين که با تمامي عنوان شده هاي قبلي ما در بخش هاي مختلف اين نوشتار از ابتدا تا بدين جا که در نفي خشونت گراي و اثبات مسالمت خواهي بودند مخالف است اما در سه تا مورد، تضاد آشکار ترور با آموزه هاي‌اسلام ي را برجسته مي سازيم، و مي گويم ترور مخالف فلسفه حيات است که مبتني بر امتحان است.

الف) خداوندمنان حيات دنيوي انسان ها را بر مبناي امتحان قرار داده است که در آن، انسان ها به جنگ بدي ها مي روند. اين ستيز با بدي ها، تا وقتي که زندگي انسان ها ادامه دارد امتداد مي يابد؛ تا در نهايت، انسان که از ميدان عمل دنيايي رهسپار ميدان جزاي اخروي مي شود به يکي از دو تا نتيجه پيکارهايش نايل شود، و آن هم نمره قبولي يا مردودي است. اين آموزه هاي الهي همان چيزي است که در خيلي از آيه هاي‌قرآن، با الفاظي چون نبلوهم، يبلوکم، بلوناهم، فبتليه و … از آن سخن به ميان آمده است.

براي مثال در آيه هاي آغازين سوره انسان خداوند فلسفه حيات انسان را اين گونه بيان مي کند که بر آزمون و امتحان مبتني است؛ تا انسان بر اثر شکرگزاري اش که اطاعت و فرمان برداري را به دنبال دارد، و يا بر اثر ناسپاسي اش که عصيان و تمرد را با خود مي آورد به يکي از دو نتايج حاصله، نايل شود. همان گونه که مي فرمايد: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً﴾ انسان/۳-۲

پس اگر ما بياييم و با اعمال زور و فشار فردي را به يک بينش خاص وادار کنيم به تباه کردن ازمون الهي اقدام کرده ايم؛ زيرا مجبور کردن فرد به نيکي يا بدي، باعث مي شود که امتحان محقق نشود، چرا که فرد در انتخاب نيکي و بدي آزاد گذاشته شده تا نتيجه خوب يا بد بگيرد. بنابراين:

ترور که تحميل يکي از دو نيروي نيکي و بدي را تعقيب مي کند با فلسفه حيات دنيوي در تعارض است، و شريعت خدا از تک نگر کردن انسان بيزار و مبرا است.

شريعت خدا هيچ گاه پذيراي اين نيست که انسان برخلاف ميل باطني خود وادار به امري شود، و اختياري که خداوند، به انسان بخشيده است از او سلب گردد. همانگونه که مي فرمايد:﴿فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر﴾ کهف/29

ب) با فطرت انسان در تعارض است.

اختلاف نگرش، و روش امري است که در فطرت انسان ها نهفته شده است، و خداوند مي فرمايد يکي از هدف هايش در خلقت انسان ها متفاوت ساختن آنان و اختلاف نظر و سليقه و مخالفت با يکديگر در اصول اعتقادي است. همان گونه که مي فرمايد:﴿ وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ يزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ *إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ﴾ هود/۱۱۹-۱۱۸

همين حقيقت ماندگار است که دانشمندان علم انسان شناسي در مقابلش سر پذيرش را فرود مي آورند و مي گويند:«انسان ها داراي اختلاف هاي ذاتي هستند و رفتار و احکام و قضاوت هاي مختلف نسبت به مسايل و اشيا دارند». بنابراين: اعمال زور و خشونت و ترور براي پذيرفتن يک نوع بينش خاص، امري فطرت ستيز تلقي مي شود و مخالف طبيعي بودن، و فطري بودن اختلاف نظر و سليقه قلمداد مي شود.

ج) با اهداف تعقيبياسلامدر جنگ ها هم خواني ندارد.

همان گونه که قبلاً هم گفته شد يکي از هدف هاي تعقيب شدهاسلام در جهاد مسلحانه برگرداندن اراده و اختيار بود به انسان ها که سلاطين سلطه گر، از آنان غصب کرده بودند، و بر خلاف ميل باطني خود آنان را به طرز فکر خاص خود وادار کرده بودند، و آنان را هيچ انگار مي دانستند. پساسلام آمد و با نداي " لا اکراه في االدين" مردم را در انتخاب کيش مورد نظر آزاد گذاشت. بنابراين: اگر در استراتژي جنگياسلامخبري از زورگويي و قلدري نباشد. ترور که مشرب قلدرمآبانه است که با توسل به زور و خشونت و فشار بينش متبوع خود را بر ديگران تحميل مي کنند مردود و ناپذيرفتني است.

تصحيح يک ديدگاه غلط

لازم مي بينم كه در مباحث پاياني راجع به ترور، به تصحيح يک برداشت سطحي، و قرائت غلط از يکي دو تا مورد از سيره نبوي هم که برخي از گروه هاياسلام گراي افراطي، آن را دلايل قابل استنادي بر اعمال تروريستي، و حذف فيزيکي مخالفان مي دانند، بپردازم. آن هم اين کهپيامبر اسلام (ص) محمد بن مسلمه را براي کشتن مخفيانه کعب بن اشرف رئيس يهودي هاي خيبر، و عبدا بن عتيک را براي کشتن مخفيانه ابن ابي حقيق مکني به ابو رافع فرستاد.

در توضيح موارد مذکور، که آن را دليلي براي حذف فيزيکي مخالفان، مي دانند بايد بگويم که اين از دلايل قابل استنادي نمي تواند باشد.

اولاً :تفاوت هاي بنيادين ميان مقاصدي که تروريست ها در حرکت ها ي تروريستي خود دنبال مي کنند، و براي رسيدن به اهداف نامشروع شخصي و گروهي آنها را تعقيب مي کنند. و مقاصد مشروع و مطهري کهپيامبر اسلام (ص) دنبالش بود، وجود دارد. زيرا ايشان در راستاي مصالح ملي، و نه شخصي و براي تحققدعوت خدا محور و نه تحقق مطامع شخصي، اقدام مي کردند. بنابراين ساحت کردارهاي پيامبر (ص) از اعمال نامشروع کاملا مبرّا است.

ثانياً: اين دو فرد در رديف رهبران جنايت کاري جاي مي گيرند که امروز تعبير جنايت کاران جنگي بر آنها اطلاق مي شود، و مجازات هاي سنگيني را هم برايشان در نظر مي گيرند. اين دو فرد هم حتماً مي بايست در دادگاهپيامبر ، محاکمه شوند و تاوان جنايت هاي خود را پس دهند. زيرا که از هيچ کوششي در راستاي دشمني باپيامبر فروگذار نکردند به طور مثال کعب ابن اشرف بعد از اين که خبر شکست قريشيان را در بدر شنيد تحرکات عجيبي را بر ضدپيامبر (ص) آغاز کرد. قبل از هر چيزي به فحاشي ازپيامبر (ص) پرداخت، دشمنان را ستود و آنان را بر ضدپيامبر تحريک کرد. به اين هم بسنده نکرد خود را به مکه رساند و با توجه به مهارتي که در شعر سرايي داشت اشعاري را در تحريف از کشته شده هاي قريش در جنگ بدر سرود و با صداي محزوني آنها را مي خواند و سپس هم مي گريست. با اين حيله گريهايش مي خواست نفرت قريشيان شکست خورده را بيش از پيش ازپيامبر اسلام برانگيزد و براي تهاجم همه جانبه بر ضد آن حضرت، آنان رادعوت مي کرد. علي رغم همه ي اين ها هنگامي که به مدينه هم برگشت با سروده هايي در خصوص حجاب زنان اصحاب، آنان را به شدت مورد اذيت و آزار رواني و حيثيتي قرار مي داد. همين اقدامات و تحرکات عداوت آميز باعث شد کهپيامبر بفرمايد: «چه کسي ابن اشرف را به قتل مي رساند؟ زيرا خدا وپيامبررا هم آزرد.

ابن ابي حقيق هم يکي از بزرگان جنايت کار يهودي بود که نقش اساسي را در شورش قبيله هاي مختلف عرب بر ضدپيامبر (ص) و يارانش بازي کرد که به جنگ (احزاب) شهرت يافته است و حتي رؤساي يهود کمک هاي مادي و معنوي خويش را هم از آنان دريغ نورزيدند و او هم مانند ابن اشرف با گفتار و

تحرکات پیامبر (ص) اسلم را سخت مورد اذیت و فشار روحي قرار داد و لذا دستور قتل مخفیانه او را هم صادر کرد.

البته به علت اینکه آنان قبلاً تفهیم شده بودند و مجازات جرم سنگیني همچون نقض معاهده ها را به خوبي مي دانستند لازم نبود که به صورت محاکمات امروزي علناً محاکمه شوند. کافي بود که به طور مخفیانه اي سایه ي این سرطان هاي مهلک، و میکروب هاي آفت خیز، و مخرب از سر جامعه برچیده شود.

موضوع معاهدات في مابیني که مسلمانان با مخالفان در جنگهاي رهایي بخش منعقد مي کردند از اهمیت و حساسیت ویژه اي برخوردار بود. البته هدف از اتخاذ چنین سیاستي هم فراگیر ساختن دعوت مبارک اسلام بود که خواهان برقراري همزیستي مسالمت آمیز با دیگران بود، و هم مي خواست آنان را به این حقیقتت معترف گرداند که اسلام ، دین صلح و آشتي است و از جنگ و خونریزي بیزار است، و تهدیدي علیه هیچ ادیان و اقوامي نباید تلقي شود. براي نیل به این دو هدف، دستور التزام به معاهدات را با واژه «إنّ» مؤکد مي سازد و آن را وجوب قطعي، و غیر قابل برگشت مي داند، و مصرانه از مسلمانان مي خواهد، و بر آنان واجب مي گرداند که باید به مفاد معاهدات خود، با دیگران وفادار بمانند و به هیچ وجه آن را نقض نکنند، و در صورتي که معاهده ها را زیرپا بگذارند باید در پیشگاه خداوند جوابگو باشند و مي فرماید:

﴿وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً ؛ و به عهد و پیمان خود وفا کنید چرا که از عهد و پیمان پرسیده مي شود). اسراء/۳۴

البته التزام به معاهدات بدین معنا بود که مخالفان هم متوجه اهمیت ویژه معاهده ها گردند و به جایگاه والا و حساسي که آنها داشتند واقف گردند، زیرا یهودیاني که پیامبر (ص) با آنان معاهداتي منعقد کرد به خاطر اینکه معتقد به یکي از ادیان آسماني بودند خیلي خوب اهمیت معاهده ها را درک مي کردند؛ و خیلي خوب به آنان تفهیم جرم شده بود. خداوند منان براي این که مخالفان را از نقض معاهدات برحذر دارد آن دسته از کفار را که مفاد پیمان ها را زیر پا مي گذارند بدترین حیوانات معرفي مي کند و قبل از صدور فرمان أشد مجازات براي پیمان شکنان، با اشاراتي تلویحي آنان را متوجه عواقب بد پیمان شکني مي کند و مي فرماید:﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِینَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ یؤْمِنُونَ ﴿*﴾ الَّذِینَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ ینقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لاَ یتَّقُونَ ﴾؛ بي گمان بدترین جنبنده ها و حیوانات نزد خداوند کساني هستند که کافرند و ایمان نمي آورند. همان هایي که از آنان پیمان گرفته اید(که مشرکین را یاري نکنند) اما آنان هر بار پیمان خود را مي شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمي کنند). انفال/۵۶-۵۵

خداوند با واژه «دواب» يعني جنبنده، و نه انسان از پيمان شكنان، ياد مي كند براي اين كه نهايت نفرت آميز بودن عمل ارتكابي نقض معاهده را گوشزد فرمايد، و آن را جريمه بزرگي قلمداد كند كه از اتخاذ اشد مجازات براي افرادي كه معاهدات منعقده را تقض مي كند خود را برحذر ندارد. طبيعي است كه براي اشخاص و افرادي هم چون كعب ابن اشرف، بزرگ يهوديان خيبر و ابن ابي حقيق از يهوديان سرشناس و داراي نفوذ كه به مفاهيم معاهده هاي منعقده باپيامبر (ص) پايبند نماند، و آنها را نقض كردند و زيرپا گذاشتند مجازات حذف فيزيكي در نظر گرفته شود، وپيامبر اسلام (ص) هم به وسيله ياران جان بركفش آن را مخفيانه به اجرا درآورد.

اين عين عدالت الهي است كه نقض كنندگان معاهده هايي كه در پي برقراري همزيستي مسالمت آميز بودند، و در سايه آن ها جنگ و خونريزي كنار نهاده مي شد با چنين مجازات سنگيني روبرو شوند. و لذا در تاييد و تصويب مواضع قبليپيامبر كه قتل رؤساي ناقض پيمان را تجويز كرده بودند فرمان خداوند مبني بر كشتن سران كفري كه معاهدات منعقده باپيامبر (ص) را زير پا گذاشتند صادر شد، و در ارتباط با آنان، و تمامي مشركين پيمان شكن، بعد از آنكه فرصت زيادي را در اختيارشان قرار داد تا از مواضع خيانت آميز و پيمان شكني هاي خود دست بردارند در آخرين سوره نازل شدهقرآن ، با اعلام "برائت" و بيزاري، خروج از تمامي معاهدات، از مؤمنان خواسته شد، و آنان را به جنگ با مخالفان پيمان شكندعوتكرد.

در مورد رهبران كفر، ناقض پيمان خداوند اين گونه فرمودند: ﴿وَإِن نَّكَثُواْ أَيمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ ينتَهُونَ﴾؛ و اگر پيمان هاي منعقده خويش را شكستند و آموزه هاي ديني شما را مورد طعن و ملامت قرار دادند با پيشوايان كفر بجنگيد؛ زيرا كه آنان پيماني ندارند شايد (با شدت عمل از خيانت و پيمان شكني) دست بردارند). توبه/۱۲

بنابراين: لازم بود كه ناقضين معاهدات و پيمان نامه ها كه توده هاي پيرو آنان، هيچ تقصيري در نقض معاهدات نداشتند به تنهايي مجازات شوند. براي اين منظور هم مي بايست مخفيانه در مورد آنان اقدام شود، و مردمان ناآگاه از نقض پيمان نامه ها به جرم گناه رهبرانشان كه خيانت كرده بودند و پيمان ها را زير پا گذاشته بودند مؤاخذه نگردند پس بهترين راه حل اين بود كه هم توده هاي پيرو آنان و هم مسلمانان از شرشان رهايي يابند و به مجازات جرايم ارتكابي خود برسند. و به طور مخفيانه به قتل برسند، و لذا چنين هم عمل شد.